

زنان و اشتغال غیررسمی: یک مطالعه‌ی کیفی در سندج

مهدی رضائی^{*}، کریم علی کرمی^{**}، سیران محمدی نوره^{***}

چکیده

این پژوهش به مطالعه وضعیت زنان شاغلی که به صورت غیررسمی مشغول به فعالیت هستند پرداخته است. پرسش پژوهش این است که چرا زنان به این عرصه از اقتصاد وارد می‌شوند و چه چیزهایی را تجربه می‌کنند. این پدیده از منظر خود زنان مطالعه شده و نگاهی از درون به پدیده اشتغال غیررسمی زنان است که به روش کیفی تحلیل تماتیک انجام شده است و سعی نموده نتایج مصاحبه‌هایی را که با ۳۰ نفر از زنان انجام شده را تحلیل نماید. نتایج مطالعه نشان می‌دهند که زنان به دو دلیل عمده «میل به حضور در اجتماع» و «نیازهای مالی» وارد بازار کار غیررسمی می‌شوند. در این عرصه «رابطه نابرابر»، «حس استثمارشدگی» و «حس ناتوانی در حق‌ستانی» را تجربه می‌کنند. این مطالعه نتیجه می‌گیرد که روابط حاکم بر فضای کسب و کار زنان، به ویژه در حالت غیررسمی آن، وضعیتی اسفبار و مملو از پایمال شدن حقوق شغلی و اجتماعی است.

واژگان کلیدی

زنان، اشتغال غیررسمی، تحلیل تماتیک، روابط نابرابر شغلی، استثمارشدگی، سندج

*. دکتری جمعیت‌شناسی، عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول) (mehdirezaei@pnu.ac.ir)

**. دکتری جامعه‌شناسی، عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (k_alikarami@pnu.ac.ir)

***. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد جمعیت‌شناسی، دانشگاه پیام نور، ایران (icdl8012.sairan@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۱۴

۱. مقدمه و بیان مسئله

در اقتصاد مدرن، آن بخشی که در مقابل بخش رسمی اقتصاد و اشتغال قرار دارد، غیررسمی می‌نامند. اگر اقتصاد و فعالیت‌های اقتصادی رسمی ملهم از قوانین رسمی، در برگیرنده قوانین کار و حمایت‌های اجتماعی مرتبط با آن است، بخش غیررسمی از تمامی آنها مبرا است. «طبق تعریف سازمان بین‌المللی کار، «معیشتی بودن، سطح پایین درآمد، قانونی نبودن، تعلق دارایی به صاحبان واحدها و نه به واحدهای تولید، همسانی مخارج آن با مخارج خانوار» از جمله مهم‌ترین ویژگی‌های بخش غیررسمی اقتصاد و فعالیت‌های اقتصادی است» (رنانی، ۱۳۸۴). به عبارتی دیگر، کار غیررسمی در بخش غیررسمی، مستقیماً کارهای بخش رسمی (کار دستمزدی در بخش عمومی تحت کنترل دولت) و بخش‌های رسمی و شناخته‌شده بخش خصوصی (همچون کار برای شرکت‌ها، برای مشاغل خصوصی ثبت شده همچون مغازه‌ها و رستوران‌ها یا حرف‌خویش‌فرما) را شامل نمی‌شود (Nrayan, 2005). در مطالعاتی که در اداره‌ی بین‌المللی کار^۱ انجام شده (Stoevska, 2018) بر این نکته تأکید می‌شود که اشتغال در بخش غیررسمی اشاره به دو جنبه‌ی مهم «غیررسمی‌سازی» اشتغال دارد: اشتغال در بخش غیررسمی (اشتغال رسمی/غیررسمی در بنگاه‌های غیررسمی) و اشتغال غیررسمی (اشتغال در مشاغل غیررسمی). اولی معطوف به مشخصات بنگاه‌ها است و دومی معطوف به ویژگی‌های افراد یا مشاغلشان. مجموع این دو مورد را اقتصاد غیررسمی می‌نامند.

بخش غیررسمی اقتصاد در نیم قرن اخیر توجه زیادی را در علوم مختلف انسانی و اجتماعی به خود جلب کرده است. چن معتقد است بخشی از این علاقه‌مندی به دلیل گسترش زیاد و افزایش روزافزون اشتغال غیررسمی در اقتصاد جهان است. بخشی دیگر از این علایق مربوط به رابطه‌ی میان بخش غیررسمی و رشد اقتصادی است و نهایتاً مرتبط با پیوندی است که کار غیررسمی با بخش غیررسمی با فقر، نابرابری و غیره دارد. به طور کلی این توجه به این دلیل است که سهم بزرگی از نیروی کار جهانی مؤثر در اقتصاد در این بخش مشغول هستند، این در حالی است که در بیرون از قوانین و قواعد حمایتی و حکومتی قرار دارند (Chen, 2012: 2-3). در سال ۲۰۱۸ بیش از ۶۰ درصد جمعیت جهان در بخش غیررسمی اقتصاد فعالیت می‌کنند. در این میان ۶۳ درصد مردان و ۵۸ درصد زنان در این حوزه فعال هستند. علی‌رغم بیشتر بودن نسبت مردان، نسبت آسیب‌پذیری زنان از این نوع فعالیت‌ها بسیار بیشتر از مردان است. زنان شاغل در این بخش عموماً زنانی هستند که در خانوارهای فقیر زندگی می‌کنند (WLO, 2018). در بحران‌های

اقتصادی، بیشترین فشارها بر روی زنان شاغل در این گروه‌ها است (Horn, 2010). لذا می‌توان به آن به عنوان یک مسئله‌ی اجتماعی نگریست (جمعه‌پور ۱۳۸۰) که مستلزم مطالعه است. باید دقت داشت که اگرچه کار در بخش غیررسمی ذاتاً غیررسمی تلقی می‌شود اما کار در بخش رسمی می‌تواند غیررسمی هم باشد. همچون بسیاری از زنان که در بنگاه‌های اقتصادی کوچک و متوسط کار می‌کنند بدون آنکه از حقوق رسمی برخوردار باشند.

در یک قرن اخیر، در ایران نیز سود اقتصادی سرمایه‌داران به محور تمامی فعالیت‌های اقتصادی تبدیل شده است. کارفرمایان بزرگ و کوچک در بخش غیررسمی و رسمی به منظور افزایش سود خود، به صورت آشکار و پنهان در صدد جذب نیروی کار ارزان ماهر/ غیرماهر هستند، بدون آنکه در قید قوانین کار باشند. برای نمونه، در سال ۱۳۸۲ از کل جمعیت شاغل در ایران، ۷۲ درصد در بخش رسمی و ۲۸ درصد در بخش غیررسمی فعالیت داشتند. از میان تمامی مردان شاغل، تنها ۲۵ درصد آنها در بخش غیررسمی شاغل بوده‌اند؛ اما از کل زنان شاغل در کشور، بیش از نیمی از آنان (۵۲ درصد) در بخش غیررسمی فعالیت داشته‌اند. در بخش کشاورزی این رقم به ۹۵ درصد رسیده است. بیشتر آنان مدرک زیر دیپلم داشته‌اند (رنانی ۱۳۸۴). در سال ۱۳۹۸ شاغلین بخش غیررسمی حدود ۶۰ درصد و در سال ۱۴۰۲ حدود ۵۵ درصد بوده است. طبق همین آمار، از کل زنان شاغل در مناطق شهری، حدود ۴۶ درصد آنان در بخش غیررسمی فعالیت دارند (خبرگزاری مثبت نیوز، ۱۴۰۳). معیشت در چنین فضای اقتصادی و اجتماعی مسلماً چالش‌ها و گاه فجایع انسانی خاص خود را به دنبال دارد، چرا که شاهد این موضوع هستیم که به قول جان فریدمن «عقلانیت بازار» بر «عقلانیت اجتماعی» فشار وارد کرده است؛ عقلانیت اجتماعی که عناصر آن برای حمایت از انسان‌ها در مقابل نیروهای عقلانیت بازار طراحی شده‌اند (فریدمن، ۱۳۸۷: ۳۹). حال، افراد شاغل در این بخش که از کمترین عناصر عقلانیت اجتماعی حمایتی (از جمله حمایت قانونی و اجتماعی مرتبط با کار) برخوردار نباشند، چه وضعیتی می‌توانند داشته باشند؟ این وضعیت تا چه حد متأثر از عملکرد مستقل کارفرمایان، خود شاغلین این بخش و تا چه اندازه متأثر از نهادهای قانونی و متون اداره‌کننده‌ی آن یعنی قوانین است؟

با درک این مسئله، این پژوهش در صدد است با رویکردی کیفی به کنکاش در حیات اجتماعی زنان شاغل در این بخش بپردازد. دلیل برگزیدن این رویکرد این است که نگاهی از پایین به مسئله داشته باشد و مستقیماً پدیده‌ی مورد نظر را از منظر کسانی که در آن درگیر هستند، بررسی کند. مسلماً «اشتغال» برای زنان یک پدیده‌ی چندپهلوی تلقی می‌شود. از یک سو اقتصاد مبتنی بر سرمایه‌داری بازار، مدام زنان را تشویق به حضور در جامعه و تولید اقتصادی می‌کند،

از سوی دیگر پس از ورود به این بازار، آنان در بخش غیررسمی قربانی ترفندهای استثماری این نظام می‌شوند. با توجه به اینکه آنان به طور خودانگیخته یا برون‌انگیخته نیازمند کار و درآمد هستند، ممکن است در فروش نیروی کار خود بسیاری از شرایط نامساعد را بپذیرند و از سوی دیگر کارفرمایان خرده‌پا در این بخش، به دلیل نیروی کار مازاد در جامعه و رقابت بر سر کسب شغل در میان آنان، فرصت چانه‌زنی و تعیین شرایط بهتر برای خود را دارند. در این میان کیفیت حیات اجتماعی این گروه از زنان همواره سؤال‌برانگیز است. این پژوهش، گروه خاصی از زنان را مورد مطالعه قرار داده که به صورت غیررسمی مشغول به کار هستند، اما در اماکن و مشاغل کار می‌کنند که رسمی هستند و مشمول قوانین کارند و از نیروی کار آنان برای بهبود شغلی و درآمدی بهره می‌گیرد، بدون آنکه از مزایای قانون کار و دیگر تسهیلات اجتماعی بهره‌مند باشند. به عبارتی دیگر زنانی که در بخش رسمی (ثبت شده و تحت کنترل دولت) به صورت غیررسمی اشتغال به کار دارند. تمرکز مطالعه‌ی حاضر بر زنان شاغل غیررسمی در شهر سمنان است. هدف از انتخاب این شهر بیش از هر چیز این بوده که به لحاظ توسعه‌ی ناموزون بخشی می‌تواند الگویی نسبتاً کوچک از کلان‌شهرها باشد و نیز جزئی از توسعه‌های حاشیه‌ای است. وضعیت اشتغال زنان در این بخش از اقتصاد در این شهر متوسط، می‌تواند به خوبی گویای وضعیت آن بخش در شهرهای بزرگ‌تر یا دیگر مناطق توسعه‌نیافته نیز باشد. بنا بر تمامی مطالب گفته شده، پرسش اساسی این پژوهش این است که چرا زنان به این عرصه از اقتصاد وارد می‌شوند و چه چیزهایی را تجربه می‌کنند.

۹۴

۲. پیشینه‌ی پژوهش

مطالعات انجام شده در مورد جایگاه زنان در بخش غیررسمی اقتصاد را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. مطالعاتی که مستقیماً به پدیده‌ی اقتصاد غیررسمی پرداخته‌اند و در آن جایگاه کمی و کیفی زنان را به نحوی از انحاء مشخص کرده‌اند و مطالعاتی که به سایر جوانب زندگی اجتماعی زنان در بخش غیررسمی اقتصاد پرداخته‌اند. همچنین مجموعه پژوهش‌هایی در مورد نقش اقتصاد غیررسمی در اسکان‌های غیررسمی یا در اقتصاد شهری نیز انجام شده است. در خارج از ایران مطالعات متعددی در این باره انجام شده و حتی عملاً حوزه‌های مطالعاتی همچون جنسیت در اقتصاد غیررسمی ایجاد شده است.

رنانی (۱۳۸۴) در پژوهشی پیرامون اشتغال در بخش غیررسمی در ایران ضمن کنکاش مفهومی در بخش غیررسمی اقتصاد، به بررسی جایگاه افراد شاغل در این بخش پرداخته است. از نظر این مطالعه، این بخش از اقتصاد حدود ۳۸ درصد اشتغال ایران را به خود اختصاص داده است. به لحاظ جنسیتی، در سال ۱۳۸۲ بیش از ۴۸ درصد زنان شاغل در این بخش فعالیت دارند. این نسبت برای زنان روستایی بسیار بیشتر است. رنانی و همکاران (۱۳۹۰) در مطالعه‌ای دیگر به «ساختار اشتغال زنان در بخش غیررسمی ایران» پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که احتمال اشتغال زنان در این بخش بسیار بیشتر از مردان است. در مطالعه‌ای که کریمی موغاری (۱۳۹۳) در مورد «عوامل مؤثر بر اشتغال غیررسمی زنان جوان در ایران» پرداخته است بر این نکته تأکید دارد که در سال ۱۳۹۰ سهم زنان در اشتغال غیررسمی بالاتر از مردان بوده است. شهری بودن، تحصیلات دانشگاهی و متأهل بودن احتمال اشتغال غیررسمی را کمتر کرده است. بدین معنا که اشتغال غیررسمی، بیشتر زنانی را به خود جذب می‌کند که تحصیلات پایین داشته، روستایی بوده و نهایتاً مجرد باشند. در پژوهشی که در مورد «تجربه‌ی امنیت در میان زنان شاغل در بخش غیررسمی در پاساژهای شهر همدان» انجام شده است، قدسی و همکاران (۱۳۹۶) به این نتیجه رسیده‌اند که اشتغال در بخش غیررسمی، عملاً همراه با تجارب ذهنی و عینی خاصی برای زنان است. در جامعه‌ی آماری این پژوهش، بیش از ۹۰ درصد زنان دارای مدرک دیپلم و بالاتر از آن بوده‌اند (یک چهارم زنان دارای مدرک لیسانس بوده‌اند). نتایج این پژوهش نشان داده که قبل از اشتغال در این بخش غیررسمی، آنان تصویری مثبت از آن داشته‌اند، اما به دلیل آنچه تجربه کرده‌اند، تصوراتشان منفی شده است. به عنوان نمونه‌ای از تجارب زندگی آنان در این بخش باید گفت که ۵۵ درصد این زنان آسیب و مزاحمت از جانب کارفرما را تجربه کرده‌اند. در پژوهش اتوب (Otope, 2017) پیرامون جنسیت و اقتصاد غیررسمی، ضمن بررسی جایگاه کار زنان در جامعه سنتی به چگونگی دستیابی زنان به اشتغال پرداخته و محدودیت‌ها و چالش‌های آنان را بررسی نموده است. از نظر اتوب، زنان علاوه بر اینکه درگیر حجم زیادی از کارهای بدون دستمزد همچون مراقبت از فرزند، افراد مریض و سالمند یا همان کار غیر مولد هستند، به هنگام ورود به اشتغال دارای درآمد نیز با مشکلات زیادی مواجه هستند که بخشی از آنها برخاسته از جنسیت و ارزش‌های معطوف به آن است. از جمله اینکه ارزش‌های محافظه کارانه موجب فرصت‌های نابرابر برای زنان در تمامی حوزه‌ها می‌شود. در مطالعه‌ی که گورتو (Gurtoo, 2017) در مورد بهزیستی

روانی و تداوم توانمندسازی در کارناتاکا^۱ انجام داده است سعی در بررسی اشتغال زنان در بخش غیررسمی داشته و بهره‌گیری از دو مدل پیش‌بینی‌کننده یعنی شرایط محل کار و رابطه‌ی کارگر - کارفرما و دو فرایند توانمندسازی اجتماعی و فقیرشدن اقتصادی استفاده کرده است. نتایج این پژوهش نشان داده‌اند که عامل روابط کارگر - کارفرما عملاً جای عوامل مرتبط با شرایط محل کار را گرفته‌اند. همچنین در روابط نابرابر اجتماعی مابین کارگران خانگی و کارفرمایان، فرایند توانمندسازی به همان اندازه که اجرائی شده به همان اندازه هم مستحیل شده است. در حالی که پویایی‌های حمایت اقتصادی و شغلی را تقویت کرده، به لحاظ بهزیستی و رفاه نیز تأثیرات منفی از خود به جای گذاشته است. به عبارتی دیگر نوعی رابطه‌ی فئودالی در این فضا حکم‌فرما است. ریگلی آسانتی (Wrigley-Asante, 2013) در مطالعه‌ای به وضعیت سلامت زنان شاغل در بخش غیررسمی در کشور غنا پرداخته است. وی زنان شاغل به حمل‌ونقل کالا در مسیر مرزها را مورد مطالعه قرار داده است. نتایج این پژوهش کیفی قوم‌نگارانه نشان داده که زنان شاغل در این کار غیررسمی عموماً از مشکلات جسمانی رنج برده‌اند. علاوه بر این، با مسائل روانی و امنیتی متعددی از قبیل هراس از برخورد نیروهای ژاندارم، عدم اعتماد به برخی از مشتریان، ترس از حضور در کامیون‌ها و نهایتاً نگرانی برای فرزندانشان که در خانه آنها را ترک کرده‌اند، مواجهه بوده‌اند. کینیانجوی (Kinyanjui, 2014) در مطالعه‌ای موردی در مورد زنان سوداگر در بخش غیررسمی کشور کنیا، به وضعیت زنان شاغل در بخش غیررسمی در این کشور می‌پردازد. نتایج نشان می‌دهد که زنان به‌رغم تمامی محرومیت‌هایی که تحمل می‌کنند، از استراتژی‌های خاصی برای «حاشیه‌زدایی» از خود بهره می‌گیرند، از جمله بهره‌گیری از همکاری و همیاری متقابل، روابط همبسته‌ی دوستانه و انسجام گروهی با دیگر زنان. آنان به این صورت اقدام به تشکیل انجمن‌هایی دوستانه کرده‌اند که هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ اجتماعی، زندگی آنها را تا حدودی تحت تأثیر قرار داده است.

به طور کلی مطالعات موجود در این باره نشان می‌دهند که وضعیت زنان در بخش غیررسمی اقتصاد، مطلوب نیست. بخشی از این عدم مطلوبیت به نفس «غیررسمی بودن» اشتغال و شرایط آن برمی‌گردد و بخشی از آن به نبود رضایت زنان از شرایط شغلی مذکور اشاره دارند. مطالعات انجام شده در ایران، در اندک مواردی به شرایط زندگی اجتماعی این گروه از زنان اشاره کرده‌اند و بیشتر بر جایگاه آماری و ویژگی‌های زنان شاغل در این بخش اشاره کرده‌اند. خلأ مطالعاتی

در این حوزه این است که زنان شاغل در بخش غیررسمی، به عنوان یک کلیت در نظر گرفته نشده‌اند و چرایی روی آوردن به فعالیت در این بخش و البته تجارب آنها به ندرت مورد بررسی قرار گرفته است.

۳. چارچوب مفهومی

انگاره‌ی غالب در این مطالعه تفسیرگرایی-برساختی است. تفسیرگرایی به‌طور عام عبارت است از «تحلیل سیستماتیک کنش به لحاظ اجتماعی معنادار از طریق مشاهده‌ی تفصیلی مستقیم مردم در زمینه‌های طبیعی به منظور دستیابی به شناخت‌ها و تفاسیری در مورد اینکه مردم چگونه جهان اجتماعی خود را خلق کرده و به آن تداوم می‌بخشند. این رهیافت نوعی جهت‌گیری عملی اتخاذ می‌کند یعنی به این نکته می‌پردازد که چگونه مردم عادی امورات عملی را در زندگی خود اداره می‌کنند و یا آنها را به انجام می‌رسانند» (Neuman, 2000: 71)؛ تفسیرگرایی برساختی تلفیق دو رویکرد برساخت‌گرایی و تفسیرگرایی است. بر اساس این رویکرد تلفیقی، افراد عادی از طریق سازوکارهای زبان در خلال تعاملات روزمره، در فرایند خلق نظام‌های مشترک معنا درگیر می‌شوند. معانی همواره در بستر روابط عادی روزمره ساخته‌شده و به تناسب موقعیت‌ها و بسترها مورد بازاندیشی و بازتعریف قرار می‌گیرند. در این رویکرد انسان به مثابه موجودی خلاق، سازنده و بازاندیش تعریف می‌شود که فعالانه در ساخت و ساز جهان اجتماعی مشارکت می‌ورزد و در جریان این بازسازی و بازاندیشی همواره متوجه منابع نهادی و معنایی است. این رویکرد در واقع در پی آن است که در درون تفاسیر و معانی، نیروهای برسازنده‌ی کنش‌ها را جستجو کند (محمدپور ۱۳۹۸: ۳۳۴).

در رویکرد تفسیرگرایی، کنش‌های انسانی در جوامع می‌توانند هم نیت‌مند و هم عقلانی باشند. کنش‌ها از این حیث که نیت‌مند و قاعده‌مند هستند از تحرک صرف متمایز می‌شوند. از این جهت قاعده‌مند هستند که هویتشان تا حدودی، از تفکر و رفتاری منشأ گرفته است که این اعمال نمونه‌هایی از آن اصول هستند. آنها برای برآوردن اهدافی خاص و در همنوایی با بعضی قواعد انجام می‌شوند. این اهداف و قواعد «بعد معنایی» رفتار بشری-جلوه‌ی نمادین یا معنادار آن-را تشکیل می‌دهند. نهادهای اجتماعی نیز همگی دارای ابعاد معنایی هستند (فی، ۱۳۸۳: ۱۰۵-۱۰۸). تیلور این معانی و مفاهیم را «مفاهیم پایه‌گذار شکلی از زندگی» نامیده است، زیرا ایده‌ها و تعبیری هستند که معانی فعالیت‌های خاص و الگوهای رفتاری در قالب آنها مورد تحلیل قرار می‌گیرند» (به نقل از فی، ۱۳۸۴: ۱۷۹). از نظر برایان فی، همان‌گونه که پاره‌ای از مفاهیم عمل، دلالت بر نیتی هستند

و همان‌طور که برای فهم یک عمل می‌بایست نیت آن را نیز فهمید پس برای فهم عمل نیز لازم است شیوه‌ی تحقق آن را دریابیم؛ بنابراین وظیفه‌ی محقق تفسیری کشف مجموعه قواعدی است که زیربنای دسته‌ی معینی از اعمال را شکل می‌دهند و نیز روشن کردن این قواعد و مرتبط ساختن آنها با دیگر قواعد موجود در جامعه است (فی، ۱۳۸۴: ۱۷۸-۱۸۱). گیدنز معتقد است که در این راستا باید «مفاهیم حساس» را توسعه دهیم که به ما اجازه می‌دهند تا فرایندهای فعال تعامل بین افراد را بشناسیم به همان شکلی که آنها ساختارهای اجتماعی را تولید و بازتولید می‌کنند و در عین حال توسط همین ساختارها نیز هدایت می‌شوند (Turner, 1998: 492).

تداوم، بازتولید و بازسازی مفاهیم حساس، کنش‌ها و تعاملات مبتنی بر آنها، در جریان آنچه گیدنز عادی شدن (قابل پیش‌بینی و ثابت در زمان) و منطقه‌ای شدن (در مکان انتظام یافته) می‌نامد اتفاق می‌افتد. این دو، محصول تعاملات گذشته‌ی عاملان و تداوم و بازتولید آن از طریق کنش‌های حال (و آینده) آنان است. کنشگران با استفاده از این منابع نهادی کنش‌های خود را انتظام می‌بخشند. در واقع پویایی‌های روزمره‌ی عاملان متکی بر همین امورات عادی شده در فرهنگ است. آنان ضمن بهره‌گیری از ذخایر دانش و معرفت بین ذهنیتی و نیز منابع نهادی، کنش‌ها، تعاملات و معانی آنها را بازتولید و یا بازسازی می‌کنند و یا نظام معنایی جدیدی خلق می‌کنند. در واقع کنشگران در حیطه‌ی منطقه‌ای شدن و محلی شدن از ذخایر دانش خود جهت تفسیر بستر محلی خود بهره می‌گیرند (Turner, 1998: 498-500). کنش‌های عاملان «بیش از آنکه مستقیماً تحت تأثیر شرایط بیرونی باشند برحسب تفاسیر موجود از این شرایط و نیت معطوف به آنها عملی می‌شوند. این شرایط نه به عنوان علل بلکه به عنوان شرایط تضمین‌کننده در نظر گرفته می‌شوند» (فی، ۱۳۸۳: ۱۱۸). در حقیقت مفهوم ساختاربندی گیدنز نیز به همین امر اشاره دارد که ویژگی‌هایی که نظام‌های اجتماعی به آنها ساختار می‌بخشد هم کنش انسان را ممکن می‌سازد و هم از طریق این کنش خلق دوباره‌ی ویژگی‌های ساختاری جامعه را ممکن می‌سازد. وظیفه‌ی اصلی نظریه‌ی اجتماعی درک این مسئله است که کنش چگونه در بافت‌های روزمره‌ی زندگی اجتماعی پدید می‌آید، در حالی که هم‌زمان تأیید می‌کند که عناصر ساختاری جامعه به وسیله‌ی اجرای کنش بازسازی می‌شوند (محمدپور ۱۳۹۸: ۳۸۱). وی بر این باور است که انسان‌ها «بازاندیشانه» رفتار خود و دیگران را درک و بازنگری می‌کنند؛ به عبارت دیگر، آنها به پیامدهای کنش‌های خود و دیگران توجه داشته و به محاسبه و ارزیابی آنها می‌پردازند. در این فرایند از دو نوع «آگاهی گفتمانی» که دربردارنده‌ی ظرفیت دلیل‌آوری یا عقلانی‌سازی کنش فرد است و دیگری «آگاهی عملی» که عبارت است از ذخیره‌ی معرفتی مورد استفاده‌ی فرد در

حین انجام کنش و در موقعیت‌هایی که به تفسیر کنش‌های دیگران می‌پردازد، استفاده می‌کنند (همان : ۳۸۵). تمامی این توضیحات ما را به این نکته‌ی کلیدی می‌رساند که باید فرهنگ را در مطالعه‌ی تفسیری-برساختی کاملاً مد نظر داشت.

پرواضح است که تفسیر کنشگر و کنش او، در خلأ انجام نمی‌گیرد بلکه در درون یک نظام معنایی و گفتمانی شکل می‌گیرد که آن نیز متأثر و در پیوند با روابط حاکم در آن حوزه کنشی است. منظور از روابط حاکم همانا مجموعه‌ای عادی یا فوق‌العاده از روابط که به میانجی متن انجام می‌گیرد و ما را در عرض مکان و زمان به هم مرتبط می‌سازد، زندگی هر روزی ما را سازمان می‌دهد. شرکت‌ها، بوروکراسی‌های دولتی، گفتمان‌های آکادمیک و حرفه‌ای، رسانه‌های جمعی و مجموعه روابطی که آنها را به هم پیوند می‌زند. روابط حاکم، اشکالی از آگاهی و مفاهیم هستند که طوری عینیت یافته‌اند که گویی از بیرون برای مردمان و مکان‌هایی خاص ایجاد شده است (Smith, 2005: 10-13). روابط مذکور در بطن نهادها شکل می‌گیرند و جریان می‌یابند. در اینجا منظور از نهاد، «مجموعه‌ای کارکردی در درون روابط حاکم است. منظور از مجموعه‌ی کارکردی چیزی نیست غیر از مجموعه‌هایی از سازمانده‌ی‌ها و گفتمان‌ها که بر کارکرد یا عملکردهایی همچون آموزش، علم، حقوق، مراقبت بهداشتی، دولت، منافع شرکتی و غیره دلالت دارند (همان : ۶۸). جریان معنا و تفسیر و کنش مبتنی بر آن، از سطح نهاد به کنش و تفسیر فردی، جریانی است قابل مطالعه و روزنه ورود به آن زبان است.

در این پژوهش، فرض ما بر وجود روابط حاکم در ورای و در درون کنش فرد فعال در عرصه اقتصاد غیررسمی است که وی را به بطن فعالیت اقتصادی در این بخش می‌کشاند. زن فعال در این عرصه، با توسل به این روابط به این میدان وارد شده یا از آن خارج می‌شود. دلایل و تفاسیر خاصی از نیازها، انگیزه‌ها، شرایط کار، چرایی قبول شرایط، آستانه‌های قبول شرایط و ... دارد. فهم تمامی این‌ها از روزنه زبان امکان‌پذیر است در اینجا تلاش بر این است که به میانجی زبان و روایت و تفسیر و بیان تجربه، به روابط حاکم و اشکال آن وارد شویم و تا حد امکان جایگاه نهاد را در آن روابط کشف نماییم. اینکه تا چه اندازه آگاهی عملی و گفتمانی کنشگران حوزه کار اقتصادی غیررسمی، متأثر از متن است و خود نهادها چه جایگاهی در آنها دارند.

۴. روش پژوهش

به لحاظ روش‌شناسی این مطالعه یک پژوهش کیفی است و از روش تحلیل تماتیک جهت تحلیل اطلاعات مصاحبه‌ای استفاده می‌کند. «تحلیل تماتیک روشی است برای شناسایی و گزارش الگوها (تم‌ها) در بطن داده‌ها. این روش قادر است ابعاد متنوع موضوع تحقیق را تفسیر نماید» (Braun & et al, 2006: 79). «تم امر مهمی را در بطن داده‌ها، در پیوند با پرسش تحقیق کشف می‌کند و سطحی از پاسخ یا معنای الگودار موجود در درون دسته‌ای از داده‌ها را بازنمایی می‌کند» (همان، ۸۲).

مصاحبه‌ها با محوریت چند پرسش اصلی انجام شده‌اند و تلاش بر این بوده تا مشارکت‌کننده به راحتی باورها و تجارب خود را پیرامون آن مطرح کند. با توجه به اینکه محور پژوهش، وضعیت زندگی اجتماعی زنان شاغل غیررسمی در بازار، از نگاه خودشان است، در مصاحبه پرسش‌هایی پیرامون چرایی ورود به نقش به بازار کار، شرایط مکانی و اجتماعی کار آنها، روابط با کارفرما، معضلات کار، ابعاد مثبت اشتغال در این حوزه و ... با این دسته از زنان به بحث گذاشته شده و تلاش بر این بود که در جریان بحث‌ها، گنه تجارب آنان بررسی شود و تا حد امکان فضا برای تشریح تجربه‌ی این گروه از زنان فراهم شود. برای اطمینان از چگونگی مفاهیم ظهوریافته در مصاحبه‌ها، پس از هر چهار مصاحبه‌ای که انجام می‌شد، داده‌ها بر روی کاغذ پیاده و با کدبندی‌های اولیه تحلیل می‌شدند. این فرایند تا پایان آخرین مصاحبه‌ها انجام شد و نهایتاً با رسیدن به اشباع داده‌ها، فرایند نمونه‌گیری و مصاحبه‌ها متوقف شد. یعنی محققان به این نتیجه رسیدند که مفاهیم جدیدی تولید نمی‌شوند و معانی و نتایج تا حد زیادی تکراری هستند. معیار تعیین سطح اشباع داده‌ها، به غیر از محققین اصلی پژوهش، دو نفر از کسانی بودند که در مطالعات اجتماعی کیفی تجاربی داشتند و جهت ارزیابی اعتبار جریان مفهوم‌سازی از آنها کمک گرفته شده است.

جامعه‌ی مورد مطالعه‌ی ما زنان شاغل غیررسمی در بخش‌های رسمی و غیررسمی اقتصاد شهر سنندج هستند. این شهر در سرشماری سال ۱۳۹۵ حدود ۵۰۱ هزار نفر جمعیت دارد و به لحاظ اقتصادی، تسلط با بخش خدمات است. در این میان شمار زیادی از زنان و دختران در این شهر در مشاغل گوناگون مشغول به کار هستند. زنان شاغل در آرایشگاه‌ها، زنان قالیباف خانگی، منشیان شرکت‌های خصوصی و فروشنده‌های مغازه‌ها گروه‌های انتخابی برای این مطالعه هستند. در این مطالعه جمعاً ۳۰ زن شاغل غیررسمی مصاحبه شده است. اندازه‌ی نمونه‌گیری بر حسب اشباع داده‌ها تعیین گردید.

جدول ۱. ویژگی‌های دموگرافیک مشارکت‌کنندگان

جنس	گروه سنی	وضعیت تأهل	میزان تحصیلات	سنوات کاری	وضعیت سکونت
زن ۳۰ نفر	۲۰-۱۵ (۲) ۳۰-۲۱ (۱۵) ۴۰-۳۱ (۹) بالای ۴۰ سال (۴)	مجرد (۲۰) متاهل (۵) مطلقه (۵)	کمتر از دیپلم (۴) دیپلم تا فوق دیپلم (۱۶) بالا تر از فوق دیپلم (۱۰)	کمتر از یک سال (۱۶) یک سال تا ۵ سال (۸) بیشتر از ۵ سال (۶)	مهاجر (۲۲) مقیم (۸)

داده‌های به‌دست‌آمده بر اساس مراحل تحلیل تماتیک براون و کلارک^۱ تحلیل شدند، یعنی مراحل آشنایی با داده‌ها، ایجاد کدهای اولیه، جستجوی تم‌ها، مرور تم‌ها، تعریف و نام‌گذاری تم‌ها، تهیه گزارش (همان، ۸۷). پس از خواندن مکرر داده‌های مصاحبه‌ای، کدبندی‌های اولیه آغاز شده در مراحل بعدی، کدهای ثانویه و نهایتاً کدهای اصلی یا تم‌های اصلی مفاهیم ظهور کرده‌اند. این مفاهیم بیانگر ابعاد برجسته‌ی روابط حاکم در زندگی این گروه از زنان در اجتماع و البته روابط کاری آنها با کارفرما و نهادهای ذی‌ربط است.

۱۰۱

به منظور ارزیابی اعتمادپذیری پژوهش، از سه معیاری که لینکلن و گوبا (Lincoln & et al, 1985)، یعنی باورپذیری (درگیری طولانی‌مدت با داده‌ها، زاویه‌بندی، بهره‌گیری از روش‌های دقیق کار میدانی)، اطمینان‌پذیری (مشخص کردن مسیر روشن و ثابت بین داده‌ها و کاربرد آنها، کنترل اعضاء و تأیید از سوی افراد حاذق)، تأییدپذیری (پیروی از روش‌شناسی‌های به‌کاررفته در تحقیق، انجام یادداشت‌ها و تصمیمات اجرایی در مسیر تحلیل داده‌ها) استفاده شده است. در این پژوهش، برای ارتقای سطح باورپذیری، محققان به کرات متون مصاحبه، یعنی داده‌ها را مطالعه کرده‌اند. سه محقق بودن این پژوهش خود زمینه زاویه‌بندی را فراهم کرد. همچنین حساسیت زیاد بر روی کیفیت مصاحبه‌ها از جمله موارد مورد توجه در این حیطه بودند. برای ارتقای سطح اطمینان‌پذیری، محققان سعی کرده‌اند با بحث مداوم و مشورت با دست‌اندرکاران این حوزه از اقتصاد و نیز پژوهش کیفی، کیفیت روایت مشارکت‌کنندگان را ارزیابی کنند. در پنج نمونه، یافته‌های بازنویسی و دسته‌بندی‌شده را با خود مشارکت‌کنندگان در میان گذاشتیم و از صحت و سقم دسته‌بندی مذکور آگاه شدیم. در نهایت اینکه برای ارتقای تأییدپذیری تلاش شده است که تمامی مراحل تحلیل محتوا را به خوبی رعایت نماییم.

۵. یافته‌های پژوهش

در این بخش یافته‌های مصاحبه‌ای تحلیل محتوا می‌شوند. مقولات به‌دست‌آمده از مصاحبه‌ها از این قرارند. «رابطه‌ای نابرابر»، «پایمال شدن حقوق»، «میل زنان به حضور در اجتماع»، «رفع نیاز مالی»، «حس استثمارشدگی» و «حس ناتوانی در حق‌ستانی». هر کدام از این مقولات از مجموعه زیرمقولاتی تشکیل شده‌اند که ابعاد مختلف حیات اجتماعی زنان در بازار غیررسمی کار را نشان می‌دهند.

جدول ۲. ماتریس مفهومی مفاهیم و تم‌های اکتشافی از مصاحبه‌های پژوهش

تم‌های اصلی	تم‌های فرعی	خرده مقولات
دلایل ورود به بازار اشتغال غیررسمی	میل به حضور در اجتماع	شناخت بیشتر جامعه و پختگی اجتماعی، بی‌نیازی از دیگران لزوم حضور زن در جامعه، جامانده از بازار رسمی
	رفع نیاز مالی	کمک‌خرج خانواده، کسب درآمد شخصی و بی‌نیازی از دیگران، سرپرستی خانواده
تجارب زیسته	رابطه نابرابر	قدرت فراوان کارفرما، نابرابری جنسیت محور
	پایمال شدن حقوق	محرومیت از حقوق متعارف کاری، دستمزد جنسیتی شده، نابرابری کار - دستمزد
	حس استثمارشدگی	بهره‌کشی از نیروی کار زنان، حس حمالی محض
	حس ناتوانی در حق‌ستانی	خودکم‌بینی زنان، ترس از درگیری برای گرفتن حق

۵-۱. میل به حضور در اجتماع

زنان زیادی در جامعه علاقه‌مند به حضور در فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی هستند. آنان تمایل دارند «در جامعه حضور داشته باشند». برای این حضور، اولین چیزی که در نظر دارند و به دلایل مختلف لذت‌بخش است، اشتغال و کار درآمدزا است. برای این منظور در هر دو بخش رسمی و غیررسمی مشغول فعالیت هستند. این امر به‌ویژه در دو دهه‌ی اخیر رو به افزایش بوده است. این طبقه خود شامل دو زیر طبقه لزوم حضور زن و پختگی اجتماعی و جامانده از بازار کار است.

لزوم حضور زن و پختگی اجتماعی: این مقوله بیانگر بخشی از انگیزه زنان برای کار اقتصادی است. آنان حضور در عرصه اقتصادی را عملی مهم در رشد اجتماعی خود می‌دانند و معتقدند که بیشتر می‌توانند جامعه را بشناسند و پخته‌تر می‌شوند. یکی از مشارکت‌کنندگان در این باره می‌گوید:

«فکر می‌کنم در خانه ماندنم روابطم را کم می‌کند. فکر می‌کنم اگر کاری هر چند کم درآمد داشته باشم بیشتر از خانه می‌توانم بیایم بیرون. دور و اطرافم را می‌توانم بشناسم، پخته‌تر شوم و نگاهم نسبت به اطرافم بازتر شود».

این نگاه، توأم با تفاسیری درباره لزوم حضور زنان در جامعه است و چه حضوری بهتر از حضور در عرصه اقتصادی و شغلی که کارایی زن را حداقل در درآمدش نشان می‌دهد. آنان به این حضور احساس نیاز می‌کنند و معتقدند که «چرا زن باید در گوشه‌ی منزل بماند» و «چرا نباید در جامعه حضور یابد». حال برای این حضور به بسیاری از مشاغل روی می‌آورند. از رانندگی گرفته تا مغازه‌داری تا منشی‌گری و کار غیررسمی در مراکز خدماتی رسمی. به نظر یکی از مشارکت‌کنندگان این پژوهش:

«من نیاز مادی ندارم. صرفاً علاقه‌مند به این شغل هستم و دوست دارم کار کنم. الان درآمد کارم زیاد نیست و چون به لحاظ مالی مشکلی ندارم این امر برایم زیاد مهم نیست. دوست دارم در محیط بیرون حضور داشته باشم. به نظر من زنان باید در جامعه توان خودشان را نشان دهند».

اما این حضور در بسیاری از موارد حاکی از حس عقب ماندن از سایرین است؛ یعنی برخاسته از نوعی مقایسه است.

جامانده از بازار کار: این مقوله به ما می‌گوید که شمار زیادی از زنان به‌ویژه تحصیل کرده‌ها، تصور می‌کنند که با وجود تحصیلاتشان، اگر کاری نداشته باشند به معنای جا ماندن از قافله اشتغال و کار است، لذا ترجیح می‌دهند در هر صورتی کار کنند. به گفته یکی از مشارکت‌کنندگان:

«به اطرافم که نگاه می‌کنم کسانی را می‌بینم که دیپلم هم ندارند اما کار می‌کنند. بیرون‌اند و حداقل درآمدی دارند برای خودشان. آنها را که می‌بینم بیشتر حس می‌کنم که جا مانده‌ام یا کم‌کاری کرده‌ام یا کل درس و تحصیلم را بیهوده تلقی می‌کنم. به همین خاطر است الان آمده‌ام و در این فروشگاه کار می‌کنم، بدون آنکه تحصیلاتم مرتبط باشد. ولی از بیکار ماندن و جا ماندنم بهتر است. حداقلش این است می‌گویم کار می‌کنم و درآمدی دارم».

علاوه بر این، وجود شرایط کاری خاص برای خانم‌ها، همان‌گونه که در بالا اشاره شد، باعث شده که برخی از مشاغل تقریباً به نام خانم‌ها رقم بخورد. وجود این فرصت‌های شغلی جنسیتی شده امکان ارضای نیاز زنان به حضور در جامعه را فراهم می‌کند؛ بنابراین تمایل به حضور زنان صرفاً یک‌سویه نبوده و جامعه نیز با فهم این تمایلات سعی در فراهم کردن فرصت‌هایی برای آنان شده است.

۵-۲. رفع نیاز مالی

بخش عمده‌ای از زنان مشارکت‌کننده در این مطالعه دلیل اشتغال غیررسمی خود را نیاز مالی می‌دانستند. این نه به معنای عدم تمایل به حضور در جامعه است، بلکه تن دادن آنان به چنین مشاغلی، بیشتر به معنای مواجهه با مشکلات و ناعدالتی‌ها است. از این لحاظ دلیل ماندگاری در چنین مشاغلی را ناچار بودن به دلیل نیاز مالی دانسته‌اند. این طبقه شامل دو زیر طبقه سرپرستی / کمک‌خرج خانواده و کسب درآمد شخصی و بی‌نیازی از دیگران است.

سرپرستی / کمک‌خرج خانواده: این مقوله بیشتر در ارتباط با وضعیت زانی است که یا سرپرست خانواده هستند یا به دلیل عدم کفاف درآمد سرپرست خانواده، کار می‌کنند. رفع نیازهای اقتصادی خانواده از جمله دلایل روی آوردن زنان به کار است. در بسیاری از موارد، اگر در بیرون از خانه فرصت کاری مهیا نباشد، زنان در درون خانه به صورت غیررسمی کار می‌کنند. مثلاً قالی‌بافی یا سرهم‌بندی (اسمبل کردن قطعات الکترونیکی همچون لامپ برق و غیره). بسیاری از آنان معتقد بودند که اگر شغل بهتری بیابند، سراغ آن می‌روند. این نکته به‌ویژه در میان زنان قالیباف به وفور دیده می‌شد، چرا که از نظر آنان میزان کار و فشاری که تجربه می‌کنند، بیشتر از سایر مشاغلی است که زنان انجام می‌دهند. یکی از مشارکت‌کنندگان که خانمی متأهل و دارای یک فرزند است و در منزل، قالیبافی می‌کند وضعیت خودش را این‌گونه توصیف می‌کند:

«واقعاً با این دست‌مزد چه کسی حاضر است چند ماه در خانه زندانی شود و روح و جسمش را فرسوده کند و فرش ببافد. واقعاً اگر نیاز مالی نبود هیچ وقت این کار را نمی‌کردم؛ اما چه کنم که درآمد شوهرم هم کفاف زندگی‌مان را نمی‌کند. ناچارم بدون هر گونه مزایای بیمه برای کسی در بیرون کار کنم. با مبلغی کمتر از سطح نیاز بسازم. همه به خاطر این است که می‌گویم باز هم از هیچی بهتر است. حتی نتوانسته‌ام خودم را بیمه کنم».

علاوه بر این، غالباً زنان بیوه و مطلقه و یا با شوهران از کارافتاده، سرپرست خانواده هستند و ناچارند در این بخش از اقتصاد کار کنند. یکی از مشارکت کنندگان که در آشپزخانه یک رستوران کار می‌کند در این باره می‌گوید:

«لان من خودم صرفاً به خاطر اجبار سرپرستی است که کار می‌کنم. باید خرج فرزندانم را در بیاورم. بیوه هستم و منبع درآمدی از شوهر مرحوم ندارم. به ناچار باید کار کنم. به ناچار این شرایط را هم قبول می‌کنم. حالا هر طور که شده با این حقوق ماهیانه می‌سازم. البته در مواردی صاحب کار اگر چه ما را بیمه نکرده، اما گهگاه مساعدت‌هایی هم به ما خواهد کرد؛ اما با این مخارج که کفاف زندگی را نمی‌کند. باور کنید اگر شوهرم زنده بود یا مستمری داشتم هیچ وقت در بیرون از خانه کار نمی‌کردم».

کسب درآمد شخصی و بی‌نیازی از دیگران: استقلال مالی زنان یکی از استدلال‌هایی است که همواره زنان برای کار خود در بیرون از خانه ارائه می‌دهند. همین امر باعث مقبولیت بیشتر کار غیررسمی در میان آنها شده است. استقلال مالی از پدر و مادر، سربرار خانواده نبودن و غیره. این مقوله می‌تواند کاملاً در ارتباط با مقوله انگیزه‌های حضور در اجتماع باشد که قبلاً به آن اشاره شد. در این رابطه، یکی از زنان مشارکت کننده که فروشنده‌ی مغازه است می‌گوید:

«حقیقتاً خودم هم به این آگاهم که دستمزد کم است؛ اما حداقل مخارج خودم را به دست می‌آورم. باری از دوش خانواده‌ام کم می‌کنم. وگرنه در این وضعیت اقتصادی مثلاً چهار میلیون تومان چکار می‌تواند برای یک خانواده بکند. حداقل گلیم خودم را از آب در می‌آورم. چاره‌ای نیست. به نظرم فقط خانم‌ها حاضرند با این دستمزد کار کنند».

بنا بر آنچه گفته شد، زنان در هر صورت، حتی با وجود درآمد اندک روزمزدی یا درصدی از کار یا قراردادی، حاضرند کار کنند. این امر به‌ویژه اگر به خاطر نیاز مالی باشد، پررنگ‌تر است. طبق یافته‌های این پژوهش، اگر زنان بر مبنای محاسبات خودشان بدانند که آن درآمد تا حدودی برایشان (به‌ویژه به لحاظ مخارج روزمره) به‌صرفه است، مشاغل خاصی را با شرایط دستمزدی اندک نیز قبول می‌کنند؛ اما در چنین وضعیتی که زنان یا از روی تمایل شخصی یا به دلیل نیاز مالی، وارد این بخش از اقتصاد می‌شوند و در آن کار می‌کنند، تجارب زیسته خاصی از این کار دارند که شاید یک زن شاغل رسمی در بخش رسمی اقتصاد نداشته باشد.

۵-۳. رابطه نابرابر

اگرچه هر نوع رابطه‌ی دو جانبه‌ای، از جمله رابطه‌ی کارفرما - کارگر/ دور کار^۱، ممکن است عناصری از نابرابری در آن وجود داشته باشد، اما رابطه‌ی کاری زنی که به صورت غیررسمی در شغل خاصی مشغول به کار دستمزدی است و در آن صرفاً بر اساس نوعی قرارداد شفاهی ماندگار شده و از حقوق ذکرشده در قانون کار بهره‌ای نبرده، حقیقتاً درجه‌ی این نابرابری بسیار بالاتر است. جدا از اینکه کارفرمای زنان شاغل تا چه اندازه پایبند اصول اخلاق کاری باشد، به‌طور کلی می‌توان گفت که نوعی نابرابری شدید از سوی زنان شاغل تجربه می‌شود. یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که زنان مشارکت‌کننده همواره از این رابطه‌ی نابرابر شاکی هستند و پشتیبانی برای خود احساس نمی‌کنند و از همین رو تن به این رابطه‌ی نابرابر شغلی می‌دهند. این تم شامل دو زیر گروه فرعی «قدرت فراوان کارفرما» و «نابرابری جنسیت‌محور» است.

قدرت فراوان کارفرما: کارفرما یا صاحب کار به دلیل مزیت به‌کارگیری و تعیین شرایط کار، مسلماً قدرت بیشتری از کارگر یا دور کار دارد. این قدرت، تعیین‌کننده سایر مؤلفه‌های کار است. جالب‌توجه اینکه بسته به مرد یا زن بودن کارفرما، این قدرت نابرابر و کیفیت اعمال آن متفاوت است. به‌گفته‌ی مشارکت‌کنندگان، رابطه‌ی نابرابر کارفرمایان مرد با آنان به عنوان زن شاغل نزد آنها بسیار کمتر از زمانی است که کارفرمایان یک زن باشد. آنان نابرابری رابطه را نزد کارفرمایان زن بیشتر/احساس می‌کنند، استثماری که کارفرمایان زن می‌کنند، به‌گفته‌ی آنان، هیچ وقت یک کارفرمای مرد انجام نمی‌دهد. یکی از مشارکت‌کنندگان می‌گوید:

«من زمانی در یک مطب منشی‌گری می‌کردم. باور کنید هیچ وقت به اندازه‌ی زمانی که صاحب‌کارم الان یک خانم است اذیت نشدم. نگاهش به من فرق می‌کند. تحقیرآمیز است. حقوقم را تمام و کمال نمی‌دهد. از درصد حق خودم کم می‌کند. زمانی که کارفرمای مرد داشتم گاهی به من عیدی هم می‌داد؛ اما اینجا اصلاً از این خبرها نیست. فقط کار. آن‌هم به این صورت».

نابرابری جنسیت‌محور: منظور از این مقوله این است که زن شاغل در این حوزه، در رابطه با مشتریان، به‌ویژه مشتریان مرد و البته خود کارفرمای مرد، از نوعی ناتوانی و نابرابری قدرت در تعاملات رنج می‌برد و آن نیز متأثر از جنسیتش است. به خاطر جنسیتش قدرت چانه‌زنی در برخی تعاملات را ندارد و یا اگر داشته باشد گاهی نتیجه معکوس، به‌ویژه در رابطه با ماندگاری

۱. منظور کسی است که کاری در منزل یا محل دیگری خارج از دید کارفرما به وی محول می‌شود مانند قالببافی، خیاطی، سرهم بندی و غیره

شغلش، خواهد داشت. زنان شاغل در اقتصاد بازار شهری، علاوه بر کارفرمایان، با مشتریان نیز روبرو هستند. به‌ویژه با مشتریان مرد، روابط نابرابر را تجربه می‌کنند. نگاه مردان مشتری به آنها برایشان دردناک است، اما ناچار به تحمل هستند. علاوه بر مشتریان، خانم‌های شاغل به‌ویژه در مشاغل فروشندگی یا منشی‌گری از روابط کارفرمایان نیز نگران‌اند. یکی از مشارکت‌کنندگان در این باره می‌گوید:

«وقتی وارد این نوع مکان‌ها برای کار می‌شوی باید پیهی خیلی چیزها را به تننت بمالی. اگر صاحب‌کارت انسان درست و با اخلاقی باشه شانس آوردی. اگه آدم درستی نباشه اگر دوست نداشته باشی و مجبور به ماندن نباشی راحت می‌توانی کار را ول کنی؛ اما متأسفانه بسیاری از ماها ناچار به کار و کسب درآمد هستیم».

تمامی این موارد و بسیاری از موارد دیگر بیانگر این هستند که زنان از نوعی رابطه‌ی نابرابر رنج می‌برند. اگر کار آنها طبق قراردادی قانونی انجام می‌شد و از حقوق حقه‌ی یک فرد شاغل برخوردار می‌شدند، مسلماً شدت این‌گونه روابط نابرابر کمتر می‌شد چرا که در صورت احساس تهدید یا نارضایتی از نوع رابطه‌ی کاری، زن شاغل می‌توانست به مراجع قانونی شکایت کند؛ اما به دلیل غیررسمی بودن کار، قادر به چنین چیزی نیست. همین وضعیت باعث پایمال شدن حقوقش می‌شود.

۴-۵. پایمال شدن حقوق

منظور از پایمال شدن حقوق این است که زنان شاغل در بخش غیررسمی بر این باورند که حقوق آنها زیر پا گذاشته می‌شود و نادیده گرفته می‌شود. خود آنان از این فرایند پایمال شدن باخبرند. می‌دانند که از سوی افراد و نهادهای مختلف در این حوزه، حقوقشان نادیده گرفته می‌شود. این وضعیت شامل مواردی از قبیل محرومیت از حقوق متعارف شغلی و دستمزد جنسیتی شده است. محرومیت از حقوق متعارف شغلی: بدیهی‌ترین حقوق کار امروزه، داشتن قراردادی منصفانه بین کارگر و کارفرما، داشتن حق بیمه و امنیت نسبی شغلی است. در بازار کار غیررسمی زنان، محرومیت از این حقوق زیاد دیده می‌شود. مهم‌ترین موضوع قانونی که زنان با آن درگیر هستند موضوع بیمه‌ی تأمین اجتماعی است. هیچ‌یک از این زنان بیمه ندارند. منظور بیمه‌ای که از سوی کارفرما انجام شده باشد (در موارد بسیار معدودی، زنان شاغل در این بخش خودشان بیمه خویش‌فرما هستند و در هر حال هزینه‌ی بیمه را تأمین می‌کنند). عدم عقد قرارداد از سوی کارفرما با زنان شاغل در محل کارشان، عملاً زمینه را برای هر گونه ادعای آتی در مورد حقوق و دستمزد

و بیمه، بر آنها تنگ می‌کند. فقدان بیمه نه تنها باعث می‌شود که زن شاغل غیررسمی عملاً نتواند از کار امروز خود برای تأمین آینده‌ی خویش بهره‌گیرد، بلکه امنیت شغلی هم ندارد، چه در زمان شاغل بودن، چه در زمان بیکاری. در زمان شاغل بودن، هر لحظه امکان اخراج از این کار وجود دارد و در زمان بیکاری نیز قادر به دریافت بیمه‌ی بیکاری نیست. یکی از مشارکت‌کنندگان که حدود ۱۰ سال است کار می‌کند می‌گوید:

«تحت پوشش بیمه نیستیم. در این مورد هم اصراری به کارفرمایم نداشته‌ام، چون اوایل که برای بیمه گفتم، گفتند که شرط این کار بیمه نشدن است، من هم چون شغل بهتری سراغ نداشتم اینجا مشغول شده‌ام. در حقیقت به دلیل نیاز مالی این شرایط را پذیرفته‌ام».

در تمامی مصاحبه‌های انجام شده در این مطالعه، زنان در پاسخ به سؤالات مرتبط با بیمه، تنها پاسخ کوتاه و معناداری که داده‌اند این است که «بیمه نداریم»، «هیچ صاحبکاری شاگردش را بیمه نمی‌کند»، «با بیمه کردن، دست خودشان را در اخراج کردن نمی‌بندند». یکی از مشارکت‌کنندگان در این باره به صراحت می‌گوید:

«در مدت این ۱۰ سالی که اینجا بوده‌ام، حتی برای یک بار هم با زرس اداره‌ی کار یا بیمه برای بررسی وضعیت ما مراجعه نکرده است. کارفرما هم از خداخواسته متر و قیچی دست خودشون هست و دل بخواهی به ما حقوق می‌دهند؛ و بیمه هم نمی‌کنند».

دستمزد جنسیتی شده: زنان به خاطر جنسیتشان به‌طور خاص حقوق مرتبط با سطح دستمزدشان پامال می‌شود. تعریف جنسیتی مشاغل زمینه‌ساز این وضعیت است. در جامعه مشاغلی وجود دارند که کارفرمایان بیشتر تمایل دارند آن را به زنان بسپارند. به نوعی شاهد جنسیتی‌شدن مشاغل در این حوزه‌ی اقتصادی هستیم. جدای از دلیل به اصطلاح «بی‌دردسر بودن زنان» یا «دقیق‌تر بودن خانم‌ها در برخی مشاغل» اما مهم‌تر از همه، پایین بودن دستمزد آن برای زنان است؛ یعنی خانم‌ها در بسیاری از مشاغل بازار با دستمزد اندک هم راضی هستند؛ بنابراین، شاهد این هستیم که بسیاری از این مشاغل بازار آزاد از جمله فروشندگی، فرش‌بافی، منشی‌گری و ... را مردان کمتر انجام می‌دهند، چرا که تعیین‌کننده‌ی نرخ دستمزد، کارفرمایان هستند و به دلیل آماده بودن نیروی کار فراوان زنان و عدم اشغال آن مشاغل از سوی مردان به دلیل دستمزد پایین، به راحتی توسط زنان پذیرش می‌شوند. به عبارتی دیگر زنان با دستمزد اندک شروع به کار می‌کنند. در اینجا شاهد جنسیتی‌شدن دستمزد هستیم. چرا که به قول یکی از زنان مشارکت‌کننده:

«اگر هیچ زنی حاضر به کار نشود و فقط مردان دنبال کار باشند مسلماً کارفرمایان دستمزد را از اینکه الان هست بالاتر می‌برند چون مردان حاضر به کار با این پول نیستند؛ اما حال که ما هستیم دیگر آنان به میل خود دستمزد تعیین می‌کنند. بسیاری از ما زنان نیز از روی احتیاج وارد این بازار شده‌ایم، یک ریال هم یک ریال است برایمان. پس قبول می‌کنیم. برخی مشاغل هم که می‌گویند برای زنان بهتر است؛ یعنی صاحب کار با زنان مشکل کمتری از مردان دارد. زنان هم به آنها روی آورده‌اند و با دستمزد پایین هم قبول می‌کنند».

زنان شاغل غیررسمی مشارکت‌کننده در این مطالعه بدون استثناء همگی از پایین بودن دستمزدشان شکایت داشتند. دستمزدشان با کاری که انجام می‌دهند برابر نبوده و دستمزد لازم به آنها داده نمی‌شود. در واقع بر این باورند که تا حد زیادی به خاطر زن بودنشان حق آنها پامال می‌شود. اینکه به صورت روزکار یا درصدی یا محصولی کار کنند، فرقی نمی‌کند و آن دستمزد متعارف را دریافت نمی‌کنند. دادن بیست تا سی درصد هر کار برای یک خانم شاغل در شغل آرایشگری، دستمزد ماهیانه برای یک خانم شاغل در خدمات بازار از جمله فروشندگی و یا دستمزد زنان بافنده‌ی فرش، از نظر آنان ناعادلانه است. برای نمونه، یک زن قالی‌باف در این باره می‌گوید:

«یک تخته فرش را برای مدت سه ماه یا شش ماه به من می‌دهند ببافم. در بسیاری از موارد به خاطر نیاز زودتر از موعد تمامش می‌کنم اما فقط شش تومان به من می‌دهند. این در حالی است که چندین ماه روی آن کار کرده‌ام. این درآمد به هیچ جای زندگیم نمی‌رسد».

در مشاغل خدماتی نیز همین روابط حاکم است. فروشندگی یک خانم با حقوق ماهیانه‌ی اندک، نه بیانگر ارزش نیروی کار وی است و نه مرتفع‌کننده‌ی نیازهای وی. هر آنچه هست به قول خودشان «رفع نیاز است» یا از «در منزل ماندن بهتر است». در مشاغل خدماتی همچون آرایشگری که شمار زیادی از خانم‌ها به طور غیررسمی در آنها اشتغال دارند، نیز این گونه است. دریافت بیست یا سی درصد از کاری که انجام می‌دهند، مدت‌زمانی که در محل کار حضور دارند که گاهی بسیار بیشتر از زمان مقرر است و هزینه‌های جانبی حضور در محل کار، همگی به گونه‌ای است که نابرابری کار - دستمزد زنان را چند برابر می‌کند. همین کار را مردان نه تنها با این مزد انجام نمی‌دهند بلکه، حتی در صورت انجام، کار مازاد بر وظایفشان را هم انجام نمی‌دهند. برای نمونه یکی از مشارکت‌کنندگان که به صورت غیررسمی در شغل آرایشگری مشغول است می‌گوید:

«درصدی پول می گیرم. گاهی از صبح ساعت هشت که می آیم تا دیروقت - بسته به تعداد مشتری - در آرایشگاه می مانم. شب دیروقت به خانه برمی گردم. درآمد هم همان مقدار است که مقرر شده. همان درصد. حتی اگر کار را به نحو بسیار احسن انجام دهم. هم نظافت می کنم، هم به کار بچه های خانم صاحبکارم رسیدگی می کنم و هم کار آرایشگری می کنم؛ اما دستمزد هم همان است. جرأت اعتراض هم ندارم. اخراج می کند. کس دیگری را می آورد».

۵-۵. حس استثمارشدگی

برجسته ترین جنبه از حیات اجتماعی زنان در اشتغال غیررسمی در بازار رسمی و غیررسمی، استثمار آنان است. نیروی کار آنها نه تنها در قبال مقدار دستمزدی که به آنها داده می شود مورد استثمار قرار می گیرد، بلکه در پیرامون آن نیز مورد بهره کشی قرار می گیرند. در مواردی، ناچار به انجام کارهایی هستند که اصولاً جزو وظایف آنان نیست. از جمله انجام امور منزل صاحبکار؛ اما بیشترین استثمار در قالب همان کار دستمزدی انجام می گیرد. این تم شامل دو خرده مقوله بهره کشی از نیروی کار زنان و حس حامالی محض است.

بهره کشی از نیروی کار زنان: زمانی که یک زن، دستمزدش برابر با زحمتی که می کشد نیست، عملاً نوعی استثمار اتفاق افتاده است. به عبارتی دیگر از نیروی کار وی استفاده می شود یا دستمزد اندکی به وی داده می شود. در هر حالت طرفین درگیر وضعیتی هستند که به دلیل نابرابری قدرت، یک طرف (آن که همان زنان شاغل باشند) ناچار به پذیرش آن شده اند. یکی از مشارکت کنندگان در این باره می گوید:

«صاحبکارم گاهی اوقات وقتی می بیند که در آرایشگاه کاری که انجام می دهم دستمزدش بالاست و درصدی که من طبق قرار شفاهی مان سی درصد است و باید به من پرداختش کند زیاد خواهد بود، سعی می کند در آخر ماه آن را کم کند یا از کارم ایراد بگیرد. بارها دیدم که از آن درصد در پایان ماه کم کرده است. علاوه بر این در بسیاری از موارد وقتی مشتری زیاد داریم تا دیروقت شب من را در مغازه نگه می دارد. من دیر به منزل می رسم. بدون آنکه در قبال این ساعات اضافی پولی دریافت کنم. حتی در مواردی کاروبار بچه هایش را هم باید انجام دهم».

یکی از زنان قالبیاف درباره ی شرایط سخت کار و مقدار دستمزد دریافتی و حتی ساعات کاری اش این گونه می گوید:

«کارفرمایم یک‌تکه فرش به من داد که ببافم. گفت اگر زود تمام کنی دو میلیون بیشتر از مبلغ قراردادمان بهت می‌دهم. زودتر از زمان مقرر تمامش کردم. باور کنید بسیار در فشار بودم. کار که تمام شد نصف دستمزد من را داد و قالی را برد. بقیه پول را هم ندیدم. بعدها فهمیدم که ورشکست شده است. راستش وقتی می‌بینی که این‌گونه کارت بیهوده به هدر می‌رود از هر چیزی ناامید می‌شوی».

حس حمالی محض: این مقوله از متن مصاحبه‌ها و از واژگان مشارکت‌کنندگان استخراج شده است و اشاره به آن بخش از کار دارد که کلاً مزدی به آن تعلق نمی‌گیرد و صرفاً به دلیل فرصتی که برای کار در اختیار زن گذاشته‌اند کارهایی مازاد بر وظایف و خارج از حیطه کاری به آن می‌سپارند. در چنین حالتی زنان شاغل احساس ناخوشایندی دارند و با این عبارت آن را بیان می‌کنند. یکی از مشارکت‌کنندگان در این باره می‌گوید:

«من برای کاری خاص در اینجا استخدام شده‌ام. باوجوداینکه دستمزد کم است، بیمه نشده‌ام و حق اعتراض ندارم و قراردادی هم ندارم، چون خودم قبول کرده‌ام؛ اما در مواردی واقعاً احساس می‌کنم که ازم حمالی می‌کشند. به غیر از کارم و دستمزد ناعادلانه‌ای که بابت آن به من می‌دهد ناچارم می‌کند کارهایی را انجام دهم که کار من نیست. وظیفه من نیست. مثلاً می‌گوید به درس و مشق بچهام برس».

حس استثمارشدگی در بسیاری مواقع از یک‌سو تمامی انگیزه‌های علاقه به حضور در جامعه را از زنان می‌گیرد و از سوی دیگر آنها را مستأصل می‌کند. اینکه در شرایط ناگواری قرار دارید و حس می‌کنید قادر به گرفتن حق خود نیستید، مسلماً حسی ویران‌کننده در زنان به وجود می‌آورد.

۵-۶. ناتوانی در حق ستانی

زنانی که به شکل غیررسمی در مشاغل گوناگون مشغول به کار هستند و برای کس دیگری کار می‌کنند عملاً در مقابل تمامی مشکلات و استثماری و اجحاف‌هایی که بر آنها اعمال می‌شود، احساس ناتوانی می‌کنند. اشتغال آنها از همان ابتدا بدون هر گونه نوشته و قرارداد کتبی و صرفاً بر اساس قراردادی شفاهی و توافقی عملی شده است. این نوع اشتغال‌ها عملاً خارج از هر نوع قانون کار اتفاق می‌افتد. در چنین وضعیتی شکایت به هر نوع مرجع قانونی بی‌اعتبار است، چرا که مستند نیست. بدون داشتن قرارداد مکتوب و مستند، نه اداره‌ی کار، نه دادگستری و نه بیمه قادر به رسیدگی است. این ناتوانی دارای دو وجه است. یکی خودکم‌بینی زنان و دیگری شرایط ناتوان‌ساز.

خودکم‌بینی زنان: منظور از این مقوله این است که زنان، بخشی از شرایط کنونی خود در بازار کار را ناشی از فقدان اعتماد به نفس و یا خودکم‌بینی می‌دانند. این خودکم‌بینی باعث شده که برخی از مشاغل را که اساساً مردان قبول نمی‌کنند با حقوق اندکی قبول کنند. در مواجهه با بی‌عدالتی‌ها منفعل هستند. از کوچک‌ترین چانه‌زنی با کارفرما خودداری کنند. بدون شک این امر تا حدودی ریشه در رابطه نابرابر دارد. در این باره یکی از مشارکت‌کنندگان می‌گوید:

«چون قرارداد کتبی نداریم هر لحظه صاحبکار می‌تواند ما را اخراج کند و ما هم هیچ جایی نداریم که دامن را به آنجا ببریم و به آن متوسل شویم. شکایت بکنیم که حق بیمه‌ای بگیریم که اصولاً نداریم یا اینکه گزارش کنیم که صاحبکار ما را بیمه نکرده؟ هیچ یک از این مغازه‌هایی که می‌بینید حقی قانونی برای شاگردانشان قائل نیستند مگر حقی که در بازار رایج. مثلاً این مقدار دستمزد، یا مثلاً این تعداد ساعت کار. چیز دیگری در میان نیست».

علاوه بر عدم اعتماد به نفس یا خودکم‌بینی زنان در این حوزه که شاید بخشی از آن به جامعه‌پذیری جنسیتی نیز برگردد، اما شرایط جامعه هم بر این ناتوان‌سازی تأثیر دارد.

شرایط ناتوان ساز: منظور از این مقوله وضعیتی که از همان بدو به کارگیری نیروی کار زنان در این بخش، ذاتاً ناتوان ساز است؛ یعنی هر نوع عاملیتی را به‌ویژه در عرصه قانون و رسیدگی قانونی از سوی زنان، عقیم می‌کند. قرارداد نانوشته‌ای که با زنان در بدو کار بسته می‌شود در را بر هر گونه حق ستانی می‌بندد. یکی از مشارکت‌کنندگان که تجربه تغییر چندین شغل را در این بازار دارد در این باره می‌گوید:

«من هم می‌دانم که در برخی از مشاغل، به‌ویژه آنهایی که من در آنها کار کرده‌ام نسبت به حق و حقوقم ظلم شده است. حقوقم را نداده‌اند و می‌توانم بگویم صاحب کار عملاً کار غیرقانونی کرده است؛ اما چه می‌توانم بکنم. با چه سند و مدرکی شکایت کنم؟ قراردادی که ندارم؟ از تمام این‌ها که بگذریم خود شکایت و رسیدگی هم زمان‌بر است و من یکی خودم تمایلی به طی این راه طولانی و عبث ندارم».

در هر صورت مسیر به سوی حق ستانی برای این دسته از زنان شاغل مسدود است. حق ستانی را فقط زنانی می‌توانند داشته باشند که در بخش رسمی به صورت رسمی شاغل هستند. اشتغال زن به صورت غیررسمی در بخش غیررسمی و رسمی اصولاً برای وی حقی ایجاد نمی‌کند.

نتیجه گیری

پژوهش حاضر به وضعیت زنان شاغلی می پردازد که به صورت غیررسمی در بخش رسمی و غیررسمی اقتصاد فعالیت دارند. هدف، شناخت چرایی ورود آنان به این عرصه و کنکاش در آن چیزهایی است که تجربه می کنند. این مطالعه با روش کیفی و از منظر تفسیرگرایی - برساختی به این موضوع پرداخته است. در این راستا با شماری از زنان شاغل در این حوزه ها مصاحبه انجام شده است. این پژوهش در شهرستان سنندج در استان کردستان انجام شده است و از روش تحلیل تماتیک برای تحلیل داده های مصاحبه ای استفاده شده است.

در پاسخ به پرسش چرایی ورود و تداوم حضور زنان به شکل غیررسمی به اقتصاد رسمی و غیررسمی، نتایج تحقیق نشان می دهد که دو مقوله «تمایل زنان به حضور در اجتماع» و «نیاز مالی» از جمله مهم ترین پیشران ها هستند. در پاسخ به پرسش نوع روابط حاکم بر فضای اشتغال غیررسمی زنان، می توان به دو مقوله «روابط نابرابر» و «پایمال شدن حقوق» اشاره کرد؛ و در مورد آنچه آنان تجربه می کنند یافته ها دو مقوله «حس استثمارشدگی» و «حس ناتوانی در حق ستانی» را نشان می دهند. در بخش تجارب ناخوشایند زنان در اشتغال غیررسمی، یافته های این پژوهش با مطالعه قدسی و همکاران (۱۳۹۶) همسو است. در حوزه حاکم بودن روابط نابرابر، نتایج ما با یافته های مطالعه گورتو (Gurtoo, 2017) مطابقت دارد. یافته های این پژوهش مبنی بر تلاش زنان برای حضور در اجتماع از مسیر اشتغال غیررسمی، به نوعی شبیه مفهوم حاشیه زدایی در مطالعه کینیانجوی (Kinyanjui, 2014) است. نهایتاً اینکه، یافته های ما در حوزه جنسیتی شدن برخی مشاغل بازار به ویژه در حوزه غیررسمی و تبعیت آن از ارزش های جنسیتی، همسو با مطالعه اتوب (Otobe, 2017) است.

یافته های این پژوهش چند نکته را بر ما آشکار می سازد. نخست اینکه زنان از یک منبع معنایی گفتمانی، مبنی بر لزوم حضور زنان در اجتماع الهام می گیرند و بر اساس آن در وضعیت خود بازاندیشی می کنند و در صدد حضور در اجتماع به هر شکل ممکن، به ویژه با میانجی فعالیت اقتصادی، هستند. از سوی دیگر، بخشی از آنان نیاز مالی دارند و سعی دارند حتی با حقوق ماهیانه پایین کار کنند و کسب درآمد کنند. حال ممکن است این کار صرفاً برای تأمین نیازهای فردی باشد یا کمک به هزینه های خانواده باشد. آنان از وفور نیروی متقاضی کار، به ویژه در میان زنان، آگاه اند و می دانند که رقابت در این عرصه باعث شده که دستمزدها پایین نگه داشته شود، لذا ماندگاری در این حوزه را بر ترک کار و نشستن در خانه ترجیح می دهند. به قول گیدنز، هم آگاهی گفتمانی دارند هم آگاهی عملی؛ یعنی می دانند در شرایط کنونی چگونه حضور خود را

تداوم ببخشند؛ اما این حضور و قبول شرایط، به تداوم و بازتولید وضعیت موجود، یعنی گسترده شدن به کارگیری‌های غیررسمی زنان با کمترین حقوق و مزایا (حداقل از نظر اقتصادی)، کمک می‌کند. آنان از نابرابری‌ها، از پایمال شدن حقوق، از استثمار، از ناتوانی در حق ستانی آگاه‌اند. بالاین حال وارد عمل می‌شوند؛ و از دیگر سو، از انفعال نسبی نهادهای رسمی در حق ستانی و یا اعمال قانون بر روابط آنان با کارفرما نیز آگاه‌اند. از پیچ‌وخم طولانی شکایت آگاه‌اند، لذا به وضعیت موجود تن در می‌دهند. تمامی این موارد را در بخش یافته‌ها مشاهده کردیم. این موضوع را هاروی (۱۳۹۷: ۲۰۲) نیز به خوبی نشان داده است و آن را در بستر گفتمان نئولیبرالیسم تشریح نموده است. در این رابطه، هاروی مستندات زیادی را راجع به به کارگیری غیررسمی زنان در مشاغل تولیدی و خدماتی ارائه می‌دهد که در آن وضعیت بسیار ناخوشایند شغلی آنان را آشکار می‌کند. گفتمان مشوق کار زنان در نظام سرمایه‌داری و البته نیاز به نیروی کار ارزان قیمت و شاید به لحاظ قانونی کم در دسر، میل افسارگسیخته کارفرما به‌ویژه در سطوح مشاغل خرد برای سود هر چه بیشتر و هزینه کمتر، دلایلی بر تجربه فضای ناخوشایند تعاملی در بخش اشتغال غیررسمی زنان در اقتصاد هستند. اکنون می‌دانیم که روابط حاکم بر بازار غیررسمی کار زنان، به گونه‌ای محکم از عناصر اقتصادی و غیراقتصادی تشکیل شده است که موجب هماهنگی کنش‌های فردی و نهادی و تداوم روزافزون آن شده است. همان گونه که اسمیت (Smith, 2005) می‌گوید این روابط اجتماعی حاکم است که تعیین‌کننده است و زندگی هر روزی ما را سازمان می‌دهد، طبق این مطالعه، این نه صرفاً میل زنان به حضور در جامعه بلکه اساساً روابط حاکم بر جامعه است که این میل را اداره می‌نماید، کیفیت آن را تعیین می‌کند و البته پیامدهایش را نیز مدیریت می‌کند. به عبارتی، «مجموعه‌ای کارکردی در درون روابط حاکم است» (همان منبع، ۶۸). گفتمان نئولیبرالیسم، با آن شکلی که در بخش‌هایی از اقتصاد و جامعه ایران حاکم است، شاید در این میان بسیار موفق بوده باشد. آزادی مدنظر خود از حضور زنان را به‌ویژه با عطف نظر به مشارکت در تولید و خدمات اشاعه می‌دهد، اما با سازوکاری عمل می‌کند که همان زنان را از حقوقی که همان نظام برایشان تمهید نموده، بی‌بهره می‌کند. هدف صرفاً بهره‌گیری از نیروی کار و کسب سود است، بدون توجه به آنچه تجربه می‌کنند. تجارب زیسته زنان در این عرصه در مطالعه کنونی و مطالعات دیگر به خوبی نشان داده شده‌اند. نهایتاً اینکه طبق نظریه نئولیبرالی، بیکاری امری داوطلبانه است. کارگری قیمتی دارد که زیر آن حاضر به کارکردن نیست. بیکاری از این جهت بالا است که قیمت حداقل کار بالا است (هاروی، ۱۳۹۷: ۷۹). حال در مورد کار زنان در بخش غیررسمی باید گفت که آنان

حتی در زیر این قیمت نیز کار می‌کنند. آنان شرایط بازار را درک می‌کنند و در آن عمل می‌کنند. لذا نیاز کارفرمایان را به نیروی کار با قیمت اندک برآورده می‌سازند.

مسلماً پژوهش حاضر توانسته گام کوچکی در راه شناخت فضای کار غیررسمی زنان در بخش‌های غیررسمی و رسمی اقتصاد بردارد و جوانبی از چرایی حضور زنان در این عرصه و البته تجارب تلخ آنان را نشان دهد؛ اما نکته حائز اهمیت در اینجا همانا جایگاه نهادهای رسمی از جمله نهادهای زیر مجموعه وزارت کار در این عرصه است. شناخت اینکه خود نهادهای ذی‌ربط تا چه اندازه در این زمینه نقش پیشگیرانه و یا شاید نقش بازتولیدکننده وضعیت موجود را دارند، جای تأمل است و نیازمند پژوهش بیشتر است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی